

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در علت فصل برای جنس بود و اشکالی که مطرح شده بود که اگر قرار بر این باشد که جنس . توهمی که در اینجا هست این است که معنای جنسیت یک معنای عام و شمول هست چطور می تواند این فصل علت برای او باشد در حالی که آن جنسیت جنسیت مطلق است، اگر جنسیت مطلق است پس بنابراین یک فصل که می تواند برای جنس مطلق علت باشد از آنجائی که جنس مطلق آن ماده برای همه انواع است، پس بنابراین آن فصل می تواند فصل برای همه انواع باشد این اشکالی که در اینجا هست و اگر آن فصل علت برای جنسیت مخصوص باشد، یعنی فصل علت برای یک حصه خاصی از جنسیت است نه حیوانیت کلی نه جسمیت کلی نه فرض بکنید که یک ماده کلی یا حجریت کلی، خشیت کلی بلکه یک خشیت خاص فصل علت برای تحقق و تعین اوست، اگر اینطور باشد صحبت در این است که این خصوصیت را این جنس خاص از کجا آورد؟ قبل از استناد به آن فصل که جنس فرض بر این است که تحقق خارجی ندارد، تعینی ندارد تا اینکه بخواهد یک خصوصیتی را پیدا بکند و ذات خود جنس آن ذات که حائز امکان استعدادی هست او خودش فی حد نفسه نمی تواند خصوصیت را استجلاء کند، مگر اینکه او بواسطه علت باشد این اشکالی که خب در اینجا شده.

پاسخش این است که این جنسیتی که معلول برای فصل است این معلول به این معنا نیست که بخواهد آن جنسیت به نحو کلی تحقق خارجی داشته باشد و بعد فصل بخواهد در او تأثیر گذار باشد، بلکه فصل می آید و آن جنس را متعین می کند، یعنی آن جنس را از مقام ابهام بیرون می آورد و او را متعین می کند پس تعین جنس به فصل است یعنی فصل علت در تعین است نه اینکه فصل علت در تحصیل است و فرق بین التعین و التحصّل در تحصیل خود يك امر مبهم می تواند در عالم ذهن آن تشخّص خودش را پیدا کند ولی تعین عبارت است از همان حقیقت خارجی نوعیه که بواسطه فصل حاصل می شود آنکه اگر مطلق باشد و علت به او قوام بدهد آن در صورتی است که جنس در خارج بخواهد معین و مشخص باشد يك فصل از فصول را شما بگیرید و يك قرعه بیاندازید يك فصل بیاید و آن جنس حیوانیت را در خود خارج، خود آن جنس را بخواهد محقق کند اشکال پیدا می شود که چطور ممکن است يك فصل يك جنس عام و دارای شمول را بتواند محقق بکند و متعین بکند و او را جنس برای همه انواع قرار بدهد این

اشکال آنجا پیدا می‌شود که این مساله در قضیه آن تعیین جنس لازم‌ه‌اش این است که همه انواع از يك فصل واحد همه متعین بشوند که هو خلاف و إلا اگر نه مساله این باشد که همانطوری که مرحوم آخوند ذکر کردند مساله فصل و علیتی که فصل در جنس دارد علیت در مقام ابهام و تعیین است یعنی از امر مبهم در آوردن است وقتی يك شیئی از يك امر مبهمی در می‌آید به همان وضعیت خودش او را برمی‌گرداند نه به يك وضعیت دیگر و به يك شکل دیگر، وقتی که شما يك مرکبی در اینجا هست می‌گویند انگشتان را بزیند در آن و بعد این کاغذ را انگشت نگاری کنید این مرکبی که الان انگشت شما بهش خورده يك شکل عام را به وجود نیآورده بلکه شکلی را که مطابق با شیارهای دست شماست به وجود می‌آورد، دیگری بخواهد بیاید و به این مرکب انگشت بزیند باز رنگ شکل متناسب با شیار انگشت خود او این تحصیل پیدا می‌کند پس اینطور نیست که این شکل انگشت زید که الان این مرکب را متعین می‌کند باعث تعیین و شکل‌پذیری همه این يك شیشه مرکبی شده که در اینجا وجود دارد این شیشه مرکب يك معنا معنای ابهامی دارد که ابهامش بواسطه علیت خود همین بند انگشت برطرف خواهد شد و هرکدام از اینها حصه خود را دارد و این صورت خارجی مرکب را شکل انگشت زید و عمر و بکر و خالد تعیین می‌کند نه اینکه به خود این مرکب قوام ببخشد و اصلا او را در ترکیب بهش قوام و تعیین خارجی بدهد که خب آن دیگر در اینجا معنایی نخواهد داشت. پس بنابراین اشکالی ندارد که سلسله علل متعدده بر معلول واحد به این حیثیت بیاید، چون معلول يك معلول مبهمی است این توارد علل مختلفه بر معلول واحد در باب تعیین خارجی و تعیین شخصی است در آنجا هر معلولی يك علت واحد می‌خواهد ولی در مورد جنس که ماهیتش ماهیت مبهمه است در آنجا اشکالی ندارد چون حصه‌ای وجود ندارد که بخواهد اختلاف پیدا بشود. نکته‌ای که در اینجا هست. البته بحث توارد علل واحد بر معلول واحد ما نمی‌توانیم ضعف وجودی را در اینجا مد نظر قرار بدهیم که مرحوم آخوند فرمودند که لمعلول واحد جنسی غیر مستنکر، لضعف الوحدة فی الطبیعة الجنسیة. ضعف وحدت در طبیعت جنسیه وحدت در اینجا ضعیف نیست، وحدت در اینجا به قوت و قدرت خود باقی است حقیقت وحدت در اینجا ضعیف است نه خود وحدت، شما وقتی که معنای جنس را در نظر می‌گیرید واقعا حیوانیتی که در نظر می‌آید شجریه و خشبیت و حجریه منتفی است ما برای حجریه يك

وحدت قائلیم و آن وحدت وحدت حقیقیه است به اعتبار دیگر وحدتی که در آنجا هست وحدتی نیست که قبول اثینیت و ثلاثیت و اربعیت و خمستیت و اینها بکند وحدتی که شما بر یک مساله بار می کنید چه جنس باشد چه غیر جنس چه مابه‌ازاء خارجی داشته باشد یا نداشته باشد در اصل وحدت انخرامی به وجود نمی‌آید، در آن متوحد ضعف وجود دارد که آیا این تعین خارجی است که قبول وحدت کرده است، یا صرف اعتبار ذهنی است نه در خود وحدت، شاید هم منظور آخوند همین بوده حالا به این تعبیر آمدند ایشان ذکر کردند، در اینجا خود حقیقت جنسیه دارای معنای متحصّل ذهنیه هست، آن تحصّل ذهنی به واسطه نوع اعتبار حاصل می‌شود و خود آن تحصّل ذهنی او احتیاج به فصل ندارد چه فصلی وجود داشته باشد یا نداشته باشد، شما تحصّل ذهنی برایتان حاصل می‌شود بعد فصل می‌آید و آن تحصّل را بارزش می‌کند آشکارش می‌کند و از مقام ابهام او را درمی‌آورد پس این مساله اشکالی در اینجا وارد نمی‌شود نسبت به این مساله بعد یک مطلبی از صاحب مباحث مشرقیه - می‌خواستیم بگوییم مرحوم ولی بعضی‌ها شنیدم که گفتند در نوشته داریم که این صاحب مباحث مشرقیه در اواخر عمرش شیعه شده بود یعنی تشیع خودش را بیان کرده بوده من جایی دیدم ولی هنوز مستندش را پیدا نکردم - وهم و تنبیه ربما یتوهم أحد أن «الناطق» - مثلاً - إن كان علة للحيوان المطلق، لم يكن مقسّمًا له اگر ناطق علت حیوان است پس مقسّمش نیست چون مقسّم قبل از تعلق فصل باید وجود خارجی داشته باشد و إن كان علة للحيوان المخصوص اگر علت برای حیوان خودش است که مال خودش هست فلا بد و آن یفرض تخصّصه أولاً که در تخصّصش باید فرض بشود حتی یكون «الناطق» علة له چون ناطق باید علتش باشد چون اول باید بگوییم این مخصّص هست و این متخصّص به يك حصّة خاص است تا اینکه ناطق بشود علتش چون خاص است این عام نیست لکن ذلك الحيوان متى تخصّص فقد دخل في الوجود ولی این حیوان هر وقتی که تخصّص پیدا کرد دیگر از ابهام بیرون آمده و داخل در وجود شده وقتی داخل در وجود شد دیگر فصل می‌خواهد چکار؟ دیگر نیاز به فصل ندارد واستغنی عن العلة بوجوده دیگر نیاز به فصل ندارد والحل في ذلك: خب رفع این وهم أن الفصل لكونه علة لطبيعة الجنس متقدم علیها خب این يك امر واضح است فسیبیه السبب لیس لأن المعلول اقتضاه سببیت سبب بخاطر این نیست که معلول اقتضای او را می‌کند بلکه بخاطر این است که او معلول را ایجاد می‌کند عکس قضیه معلول

چیزی نیست تا اینکه اقتضای سبب کند، سبب است که معلول را در خارج ایجاد می‌کند و ما می‌گوییم این علت برای معلول شده لکنه ما وجد بعد فی مرتبة السبب، معلول هنوز در مرتبة سبب پیدا نشده بل لإيجاب السبب وجوده این سبب وجود او را ایجاب می‌کند فکذلک هاهنا لیس مثل همان علیت و سبب برای ماهیات و ظهور ماهیات در خارج به اضافه اشراقیه این مساله هم به همان کیفیت است لیس آن الحیوان بحیوانیته اقتضی أن یکون له فصل، خود حیوانیت در ذات، اقتضای فصلیت نمی‌کند چون اگر خود حیوانیت در ذات خودش اقتضای فصلیت بکند پس نفس حیوانیت در هر جا تحقق پیدا می‌کند باید همه فصول در آنجا تحقق داشته باشد چون صحبت این است که خود ذات حیوانیت اقتضای فصل می‌کند چند تا فصل داریم؟ صد میلیارد فصل داریم پس در هر کجا که حیوانیت ظهور پیدا کرد همه فصول هم باید شما بگویید بیا، دو دو تا می‌شود شانزده تا حالا کی می‌آید ثابت کند؟ شبهه انداختن هم خیلی دیگر امروزه رسم شده که هی فقط شبهه باشد، هی فقط طرح شبهه بشود، آن وقت طرح شبهه نه به اینکه حالا یک مساله بی‌اصل و حساب، نه هر چیزی که با ذهن جور در بیاید مطرح بشود هر چیزی که با ذهن جور نیاید با هزار تا انگ و منگ و اینها از دایره کنار گذاشته بشود، به نظر می‌رسد خیلی دیانت سست شده اینها همه به این بر می‌گردد تا آدم در دین خودش اهمی نداشتند باشد این مسائل پیش نمی‌آید، وقتی که نه خیلی قابل توجه نباشد دیگر هر جوری بود مساله مهم نیست، حالا فکیف به اینکه بخواهد آن دیانت با ذوق خود آدم هم جور نیاید الان بسیاری از مطالبی که ما انجام می‌دهیم بر خلاف فکر ما و بر خلاف نفس ما و بر خلاف مشتهیات است ولی خب در عین حال انسان انجام می‌دهد چون بالاخره آدم است بخاطر اطاعت از بزرگی انسان خیلی کارها را انجام می‌دهد ولی بر خلاف نفسش است، اگر قرار بود که انسان کارهای که مطابق با نفسش است انجام بدهد جنگل بود، اینکه شما الان از قانون راهنمایی کنار چهار راه می‌ایستید و تخطی نمی‌کنید بخاطر چیست؟ خب دلتان می‌خواهد بروید بابا برو دیگر چرا می‌ایستید؟ بر خلاف نفستان چرا می‌ایستید؟ چون احترام قانون واجب است، احترام قانون لازم است، اگر قانون نباشد مملکت هر دم بیلی است یعنی این مساله ولو اینکه بر خلاف نفس است شما را ملزم به اطاعت از قانون می‌کند و همین مساله را برای خودتان در نظر بگیرید که اگر قرار باشد تجاوز از قانون برای شما مباح باشد پس تجاوز قانون برای او هم مباح خواهد بود و به همدیگر می‌زنیم

پس برای اینکه به همدیگر نزیم مجبورید بر خلاف نفستان قانون را رعایت کنید و إلا هر کسی دلش می خواهد هرچی که موافق با نفسش نیست بیاید انجام بدهد و هیچ رادع و مانعی بر این قضیه نداشته باشد، امروزه این مسائل و این تشکیات همه اش بخاطر آن بی بندوباری باطن است باطن بی بندوبار شده دنبال مستمسک برای توجیه ظاهر می گردد، آن اصل خراب شده آن ریشه خراب است، دنبال این می گردد که عیب را متوجه خودش نکند، ایراد را متوجه خودش نکند دنبال آن می گردد، والا خب دلیل ندارد بر اینکه انسان بیاید یقینیات را کنار بگذارد فکذالك هاهنا لیس أن الحيوان بحیوانيته اقتضى أن يكون له فصل و إنما من قبله الحاجة المحضة من دون اقتضاء أمر معين از قبل آن به اصطلاح حیوان حاجت محضه است و اقتضایی نیست بدون اینکه اقتضای امر معینی را بکند حیوانیت در ذاتش نیست که کدام فصل را قبول می کند آن فصل است که می آید زور می گوید و حیوانیت را همچون وضعیت شکل خودش در می آورد حیوانیت مثل يك بچه ای می ماند که شیرخوار در اینجا افتاده خب بلندش می کنید اینجا می گذارید، از اینجا بلندش می کنید آنجا می گذارید، خود بچه لاقتضاء است، اراده ای از خودش ندارد مثل يك حیوانی می ماند، الاغی می ماند که این فرض کنید بیرون است يك طناب هم دستش هست آیا در الاغ اقتضاء می کند که مرا به خیابان ببرید، خب يك همچنین چیزی شما تا بحال دیدید؟! یا مرا به دکان بازار ببرید، یا فرض کنید که بر گرده من هندوانه و خربزه بگذارید یا سیب و گلابی بگذارید نه می گوید من خرم خدا هم مرا خر کرد افساری هم به گردن من گذاشتید و من را در خیابان ببرید حرفی ندارم لاقتضاء هستم خر می گوید من لاقتضاء هستم هرکی بیاید افسار مرا بگیرد من دنبالش می روم، این خرها را که شما می بینید اینها فقط يك افسار دارند و چیز دیگری ندارند، می گوید افسارم را دست هر کسی بدهید من حرفی ندارم، امروز این افسار مرا بگیرد و هرکجا می خواهد برد برد، فردا یکی دیگر می آید افسار مرا می گیرد برد، سال دیگر یکی دیگر می آید افسار مرا می گیرد می برد خر خر است، پنج سال دیگر یکی دیگر می آید افسار مرا می گیرد حالا دیگر خر است حالا می خواهی ما را در خیابان ببر ما خریم می خواهی در بازار ببر باز ما خریم با رفتن به بازار ما آدم نمی شویم و رفتن به خیابان، در نهایشگاه کتاب هم مرا ببری خرم، اگر در نهایشگاه کتابی که می خواهد در بیاید اگر خرها را ببرند اینها با رفتن در نهایشگاه کتاب آدم نمی شوند، جایشان عوض شده حالا آیه

قرآن هم که می‌فرماید: **(كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً)**^۱ آن وقت می‌گویند چرا اینقدر مثالها را با خر می‌زنی بابا آیه قرآن مثال زده او به ما یاد می‌دهد **(كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً)** این ناپیشگاه کتاب را می‌بینید حالا خرها را در این ناپیشگاه ببرند، اگر حالا آمدند و بردند و رفتند و یا خرها خودشان رفتند آنجا این قضیه چی می‌شود؟ خب برود جایش عوض شده حالا قبلا این خر در طویله بود حالا در ناپیشگاه است قبلا در خیابان بود حالا فرض کنید در فلان محله است افسارش را هم هر کی بگیرد فرقی ندارد کله را می‌اندازد پایین می‌گوید ببر امسال یکی افسارمان را می‌گیرد، چند سال بعد یکی دیگر بگیرد در هر دو حال تسلیم هستیم، تسلیم رضای الهی هستیم این را می‌گویند این مقام خیریت مقام رضا و تسلیم است آقا، این همه شما اندر کتب همین خواندید و همین معرفت پیدا نبرده‌اید این را می‌گویند مقام تسلیم، صدایت در نیاید البته صدای خر در نیاید ما را نمی‌گوییم صدای خر در نمی‌آید بار ویش بگذارید هندوانه بگذارید فرق نمی‌کند اگر آجر بگذارید روی گرده خر یا اسفار بگذارید یکی است، یعنی انگار نه انگار که این بر گرده اش اسفار گذاشتند، بر گرده اش قرآن بار کردند و دارند می‌برند دیگر از قرآن که بالاتر نداریم، این جناب بین قرآن و بین آجر فرق نمی‌گذارد.

فی هذا تذكرة لمن اراد ان يتذكر و هو ان یحشی چگونه خداوند این خر را زیادتراً از بقية موجودات آفریده است لكن الناطقية اقتضى بحسب ذاتها خود ناطقیت اقتضا می‌کند آن یلزمها الحيوانية المعينة المطلقة اینکه حیوانیت معین مطلق است لازمة آن ناطقیت باشد ناطقیت بدون حیوانیت که نمی‌شود فالحاجة المطلقة حاجت مطلقه از قبل حیوان آمده، حیوان می‌گوید من حاجت دارم به اینکه به صورت و شکل و شمایی در بیایم ولی اقتضای چیزی نمی‌کنم، اینکه از خودم بیایم بگویم که من حیوان می‌خواهم به صورت انسان در بیایم نه، این در کار ما نیست یا حیوان بگوید که من می‌خواهم بصورت بقر در بیایم این کار ما نیست، می‌گوید من می‌خواهم به صورت در بیایم این مقدار از من بر می‌آید که حیوان بگوید من به تنهایی نمی‌توانم در خارج وجود داشته باشم مرا به صورت در بیاورید به کدام صورت؟ خودتان می‌دانید به هر صورتی که می‌خواهید در بیاورید، شما هر صورتی که برای من حیوان ترسیم کردید من در مقام رضا و تسلیم چشم بسته و گوش بسته و زبان بسته و دست بسته و پا

^۱ سوره جمعه «۶۲» آیه ۵

بسته قبول دارم مثل ورق سفید می گذارند جلوی آدم می گویند امضاء کن بابا چی نوشته؟ به تو مربوط نیست تو امضایت را بکن حیوان هم همین را می گوید می گوید آنرا که من ازم برمی آید فقط همین مقدار است و تعین المحتاج إليه انما جاء من قبل الفصل از قبل فصل می آید او را متعین می کند و تعدد علل بر معلول واحد جنسی اشکال ندارد حالا شما می گویند که فصلها بر سر يك معلول می آید، يك معلول را وجود می دهند در صورتی که توارد علل ایشان می گویند عقلا جایز نیست، ایشان می گویند آن معلولی که خارجی داشته باشد نه معلول ذهنی و معلول تصویری لضعف الوحدة فی الطبیعة الجنسیه. که در اینجا گفتیم مساله وحدت در اینجا نیست مساله همان معنای متوحد است، آن معنای متوحد که عبارت از همان معنای جنسی مبهم آن چیست؟ آن در تعین و در تحصیل ضعیف است وقتی که ضعیف باشد هر فصلی می آید او را متعینش می کند نه اینکه خود او فی حدنفسه دارای تشخیص و دارای تعین باشد که آبی از علل متعدده باشد.

تلمیذ: سیوطی و اینها شیعه بوده اند؟

استاد: نمی توانیم بگوییم شیعه، البته راجع به سیوطی کتابی از ایشان هست که در آخر عمر اعتراف به تشیع و غصبت خلافت کرده، از سیوطی کتابی هست و آن کتاب اگر پیدا بشود خوب است، خوب است، معلوم بشود این قضیه کجاست، ولی الان در دسترس نیست اسمش یک "تنبیهی" دارد منتهی من نمی دانم این در نوشته جات حاج شیخ عباس قمی یکی از این نوشته جات ایشان عربی است ایشان آنجا این قضیه را دارند، ظاهرا الکنی و الالقاب در قسمت سیوطی و اینها را تحقیق بکنید ایشان آنجا اسم کتاب را ذکر می کنند، اگر اینطور باشد آن وقت انسان بعد می تواند پیگیری کند و ببینید کجاست کتاب ایشان کتاب مختصری هست کتاب بزرگی هم نیست در آنجا ایشان تصریح به غصبت خلافت خلفا می کند.

تلمیذ: ...

استاد: ولی ابن ابی الحدید نه، علی کل حال آن ته دلش نمی آید این قضیه را ردش کند حتی اصلا خلفا را مسخره می کند، ابن ابی الحدید می گوید کار شما جز در رفتن در جنگها و فرار کردن چی بوده؟ شما نائم الخد هستید یا اینکه مرد؟ ام نائم الخد انتم ولی عجیب است که این بالاخره اینجا آدم گیر می کند بسیاری از افرادی که اینها به مرام بزرگان نتوانستند بیایند با عین مقبولیت بزرگان در نزد آنها مثلا آقای

حداد یا مثلاً همین قضیه‌ای که مرحوم آقا راجع به آن آقا گفتند که کربلا رفته بودند و هر راهی را که می‌رود می‌بیند چاره‌ای ندارد، می‌گوید: این می‌گوید خب برو سوال کن برو پیرس بلند می‌شود می‌رود سوال می‌کند يك اشکال نمی‌تواند بگیرد اگر يك اشکال بگیرد هان اینجایش خراب است يك اشکال نمی‌گیرد، بعد استخاره بکنیم بابا تو موقع نماز خواندن هم استخاره می‌کنی که نماز بخوانی یا نه؟ موقع روزه گرفتن استخاره می‌کنی؟ حق برایت روشن است استخاره می‌خواهی چکار؟ همین که می‌گوید يك استخاره بکنیم دیگر شما بدانید استخاره جوری در می‌آید که این را بدتر در هچل بی‌اندازد چون وقتی که انسان آمد با وجود روشنایی، خیلی مساله دقیقه است، با وجود روشنایی مطلب آمد خودش را در قبال مواجهه ضعیف کرد کارش را ساخت تمام شد، کار خودش را دیگر ساخت یعنی گفت من مرد راهش نیستم، وقتی برایت قضیه روشن است خب بپذیر، صاف به خدا بگو خدایا فوقش هم گمراه شدی که شدی به خدا بگو خدایا من راهم برای بدست آوردن ادله همین‌ها بود و آن را هم انجام دادم و گمراه شدم خب می‌خواستی نکنی، می‌خواستی نکنی، ولی‌ات برای چی زنده است؟ این ولی خودت را برای چی زنده درست کردی؟ تا اینجا نگهش داشتی و تا اینکه بخواید ظهور هم بکنند برای کی؟ برای چه وقتی؟ راه من اگر غیر از این است بگوید بسم الله.

یک بنده‌خدایی بود آن موقع ما را نصیحت می‌کرد خب قصد خیر هم داشت گفت شما باید راجع به راهتان و وضعیتتان باید بروید توسل کنید گفتم خب توسل کنم، گفتم شما راهی برای توسل سراغ دارید که بنده انجام بدهم، یک راهی، خاصی، دعایی روزه‌ای قبلش نمازی چیزی ذکری فلانی گفت: نه همین استقاسه و فلان و اینها به امام رضا کفایت می‌کند، گفتم دیگر غیر از این مساله‌ای نیست چیز دیگری به نظرتان نمی‌رسد؟ گفت: نه گفتم: هیچی یک دفعه شک برش داشت که حالا چی می‌خواهم بگویم؟ گفتم حالا دارم ازتان سوال می‌کنم دارم از شما راهنمایی می‌خواهم چرا ایستادی؟ تو که اینقدر یقین به توسل داری خب چرا ایستادی؟ چرا دیگر اینجا به پ پ پته افتادی؟ شما می‌گوی: توسل قبول دارم و می‌پذیرم، خب راهی سراغ دارید که اگر من رفتم و توسل کردم و نشد بگوید نه این یک راه خاصی دارد از الان بگو راهش چیست؟ نماز است بخوانیم، روزه است بگیریم دعای چی چی است بخوانیم این راهی که برای توسل یک فکری کرد گفت: نه توسل است گفتم اگر من رفتم و کرده باشم چی؟ گفت چی شد؟ گفتم به شما چه ربطی دارد؟ آن دیگر به شما ربطی ندارد که نتیجه چی شد، شما می‌گوی این راه را برو، مگر نمی‌گویید من رفتم راه دیگر هم که نشان نمی‌دهید، می‌گوئید

همین کفایت می‌کند، نشان می‌دهید بگو بسم الله بروم انجام بدهم روزه بگیرم فلان بکنم هر کاری بکنیم، دعای آل یاسین بخوانیم و زیارت امین الله و دعای مکارم الاخلاق هرچی می‌خواهیم بخوانیم بالاخره در نرو با این حرف که باید توسل کنید و من را از استدلال بیاندازید و از حجج دست مرا خالی کنید در نرو بگو توسل است بسیار خب ما این را می‌پذیریم خب شما که الان این را می‌گویید، گفتیم خب حالا اگر من رفته باشم و انجام داده باشم گفت خب نتیجه‌اش چی شد؟ گفتیم به شما ربطی ندارد دیگر، آنش دیگر به شما مربوط نیست شما می‌گویید راه را برو و ما هم رفتیم گفتیم پس هر نتیجه‌ای که داشت شما ملتزم می‌شوید که به آن نتیجه عمل کنم، گفت باید ببینیم گفتیم هان چی شد؟ باید ببینیم چی شد؟ شما که فرمودید: توسل پس بفرمائید که توسلی بکنید که نتیجه‌اش هم مطابق میل حضرت عالی در بیاید آن را بکنید، از اول خب بگو بابا اینقدر ما را نیپچان، بعد هم بگو چرا توسل؟ این را بکن دیگر چرا امام رضا برویم و او را به دردسر بیاندازیم بابا خب تو که دنبال این آمدی خب چرا اینجا آمدی؟ حالا در خانه‌ات نشسته بودی و انجام می‌دادی و می‌رفتی هر کاری بود انجام می‌دادی، اینها همه‌اش بازی است حالا می‌آید می‌گوید آقا باهاش صحبت دارند می‌کنند دارم باهاش حرف می‌زنم خب چه راهی؟ برویم امتحان کنیم خب بفرمائید بروید امتحان کنید خب رفتی کردی بعد چی شد؟ خب چرا می‌ایستی؟ تو وقتی که الان خدا این راه را برایت قرار داده که بر اساس فهم و شعور و ادراک انتخاب کنی و تو هم همین راه رفتی دیگر نگرانی از چی داری؟ راهی که خدا قرار داده بفرما، امام زمان تو راه دیگری سراغ داری بسم الله، ما که حرفی نداشتیم خودتان گفتید این راه را بروید، خودتان گفتید این گچ را کنار بگذارید، به جای گچ چیزهای دیگر در کله‌تان بگذارید خودتان گفتید طبق دلیل و ادله و فحوص و این حرفها خودتان گفتید روایت امام سجاد وقتی می‌خواهید برویم سراغ کسی به فهم و عقلش و به معرفتش نگاه کنید ما خودمان رفتیم دیدیم و دیدیم مساله غیر از این است خب دیگر چرا می‌ایستی؟ استخاره‌ات چیست؟ استخاره دیگر نمی‌خواهد، یک راه است و در این هم شکی دیگر وجود ندارد، پس چرا این قضیه پیدا می‌شود؟ چون آقای فلان با این طریقه مخالف نبودند، مرحوم فلان «ح» را هم خیلی غلیظ بگویم که شک را بیشتر کند مرحوم دندلجی و بندلجی و فلان با این راه مخالف بودند، مرحوم آقا فلان راجع به اینها احتیاط می‌کردند، مرحوم آیت الله فلان در استکان اینها آب نمی‌خوردند و قائل به احتیاط بودند این مرحوم، مرحومهایی که درآمده این می‌آید چکار می‌کند؟ بیچاره را به استخاره می‌اندازد، ای دَدَم وای، خدا می‌گوید خیلی خب راه که برایت روشن شد، طریقی که برایت روشن شد رفتی و همه چیز را هم خودت تجربه کردی، درست شد اینها را همه

را تجربه کردی دیگر چرا دنبال استخاره می گردی؟ اینکه بروم دنبال استخاره یعنی چی؟ نمی خواهم بپذیرم نمی خواهم این وضعیت و حقیقت را برای خودم ثابت کنم. ابی الحدید و اینها هم همینطوری بودند در عین حال به امیرالمؤمنین نگاه می کرده می دیده اوه اوه نمی شود اصلا نزدیک شد، نمی شود اصلا به آن عالم نزدیک شد، آن اشعار عجیبش:

فیک رسول المجتبی فیک البتین الانزع اشعاری که دور گنبد نوشته شده والملاء المقدس

اجمع موسی و کلیم و عیسی همه در وجود جمع شده آخر آدم راجع به امیرالمؤمنین چی دارد می گوید فیک الرسول المرتضی فیک الامام المجتبی فیک البتین الانزع واقعا آن اشعاری که راجع به امیرالمؤمنین دارد دیگر کدام شیعه می آید یک همچین حرفهایی را بزند؟ ولی وقتی که نگاه می کنیم به آن ته قضیه این عمر را مسخره می کند ولی وقتی که می رسد به مسأله خلافت، آن مسأله اساسی یک طوری می گوید که بالاخره شده دیگر شده و نمی تواند آن چاقوی قاطع خودش را بگذارد و قطع کند بین باطل و بین حق و اظهار برائت بجوید این کار را نمی تواند بکند اینها دیگر نقاط ضعف است خیلی ها همینطورند خیلی ها همین جور است تا این جور هم نباشد فایده ای ندارد.

تلمیذ: ...

استاد: نه بابا مسیر یومین منظور در مسافت است نه مسیر یومین با وسایل خاص، مسأله مسافرت مسأله دورشدن از منزل است، در دور شدن از منزل دیگر مسیر یومین نیست، فرقی در خود واسطه نیست، فقط یک مقدار مسافت مشخص است، اگر پیغمبر الان بودند برای ماشین الگانس می فرمودند مسیر یک ربع ساعت الگانس، در مسیره یومین که راجع به سفر است در آنجا میزان دور شدن از منزل است که آنجا سفر به آن مقدار محقق می شود، حالا فرض بکنید که اگر یک وقتی آدم با یک خر لنگ بجای اسب بخواهد سفر کند، حالا این خر لنگان آمد و به جای مسیره یومین، ثلاثه ایام این را طی کرد، رسول خدا می گوید مسیر یومین یا می گوید ثلاثی ایام؟ چرا؟ به خاطر اینکه آن مسافتی که باید طی بشود خب طی نشده آن میزان دور شدن که دیگر با آن دور شدن شخص را نمی گویند در وطن است، می گویند خارج از وطن است آن مسافت، حالا اگر یک وقت مسیر یومین شد فرض کنید یک زمانی در زمان ظهور حضرت به جای ماشین، مردم سوار موشک شدند آن مسیر یومینش که می شود کره ماه دیگر زمین نیست.